

جایگاه «چپ» در جنبش کجاست؟!

بیرامون ضرورت ها و دشواری‌های همراهی منتقدانه با جنبش

امین حصوری

این روزها پس از تجدید حیات جنبش، که با تغییر فاز در نوع نگرش و عملکرد مردم نسبت به جنبش هم همراه بوده، برخوردهای دوگانه نخبگان و سیاست‌گزاران اصلاح طلب نسبت به جنبش و ادامه تلاش آنان برای تحمیل گفتمان خود بر فراز جنبشی که آشکارا به سمت و سوی دیگری گرایش دارد، موج تازه‌ای از تردیدها و انتقادات به جایگاه اصلاح طلبان در جنبش را موجب شده است، که بسیار تندتر و بی پروا از سابق و در سطحی به مراتب وسیع تر، عملکرد اصلاح طلبان را در جنبش به چالش می کشد. پرسش اینجاست که آیا این انتقادات به خودی خود تضعیف جایگاه هژمونیک اصلاح طلبان را به دنبال خواهد داشت و در نتیجه به چند صدایی شدن جنبش و تقویت غنای درونی آن یاری می رساند؟ (شرایطی که به نوبه خود می تواند به آزاد شدن پتانسیل های مغفول مانده جنبش و گسترش دامنه آن یاری برساند)

همین طور می توان پرسید آیا در شرایط جدید و با این دور تازه انتقادات، گفتمان چپ قادر خواهد بود سهم بیشتر و شایسته تری در گفتمان عمومی جنبش بیاید؟ از دید من به رغم وجود شرایط عینی ای که در وهله اول ما را متمایل می کند به دو پرسش فوق پاسخ مثبت بدهیم، متأسفانه شرایط دیگری که برای تحقق چنین انتظاراتی بایست فراهم باشد، هنوز غایب است؛ شرایطی که (در صورت فراهم بودن) در مجموع بر فضای ذهنی جنبش تاثیر گذاشته و دیالکتیک میان عین و ذهن جنبش را تکمیل می کنند.

از این منظر مخاطبان اصلی این نوشتار رفقای چپ هستند که به رغم اینکه در بسیاری از آموزه ها و آرمان ها (و نه لزوما در روش ها) با هم اشتراک نظر دارند، هنوز هم (پس از گذشت حدود 20 ماه از آغاز جنبش) به مشی نسبی یا خطوط کلی مشترکی در نحوه مواجهه با جنبش دست نیافته اند و از این نظر هر یک به سهم خود تصویر متفاوتی از «چپ» را در فضای عمومی جنبش ترسیم می کنند (تصویر چندگانه ای که برآیند آن تاکنون تاریک بوده است). اما در مقطع کنونی گویا تصور ناخودآگاه برخی از رفقا این بوده که اصلاح طلبان با دیدن ناکارآمدی رویکردشان در فاز جدید جنبش، ضمن اعتراف به شکست، جایگاه انحصاری خود را با دیگران به اشتراک خواهند گذاشت! پس حال که آنقدر نابینا یا "وقیح" هستند که به رغم همه شواهد و ضرورت ها از چنین کاری طفره رفته و حتی برای تسلط بیشتر بر جنبش خیز بر داشته اند، باید به هر نحو ممکن بر آنها "تاخت" ... البته تا جایی که منظور از تاختن، "نقد کردن" باشد، نه تنها نمی توان بر این رویکرد خرده ای گرفت، بلکه به عنوان مرحله ای از نقد درونی جنبش باید بر آن همت گماشت. ولی این نوشتار بر آن است که پیچیدگی ها و دشواری های این کار چنان است که می تواند حتی به نقض غرض بدل شود، یعنی به تضعیف جایگاه چپ در جنبش و تقویت جایگاه هژمونیک اصلاح طلبان منجر گردد؛ از این رو شایسته است کمی دقیق تر در مورد شیوه های این نقادی تامل کنیم. دشواری اصلی کار به اختصار در اینجاست که نقد اصلاح طلبان و مخالفت با جایگاه انحصاری آنها در جنبش، می تواند به راحتی به مرزهای نفی و ضدیت با جنبش یا انکار امکانات رهایی بخش آن بیانجامد یا چنین تعبیری را در سطح عمومی تقویت کند؛ یا حتی ناخواسته اندیشه «چپ» را نماینده چنین دیدگاهی معرفی نموده و تصویر نادرستی از آن نزد افکار عمومی ترسیم نماید؛ برای چنین لغزشی کافی است از مرزهای «نقد» دور شویم یا در انتقادات خود، میان بدنه جنبش و طیفی که در هدایت جنبش جایگاه فرادست را دارند، تمایز قابل نشویم. در حالیکه نقد درست و موثر در این مورد نه تنها باید با روش های معقول روشننگری و پرسش افکنی، حوزه های فریب یا توهم را بی اعتبار سازد و به سهم خود نگاه انتقادی را (در مقابل نگاه فرمانبردارانه) در جنبش تقویت کند، بلکه باید در مجموع جایگاه گفتمان چپ را هم در جنبش ارتقاء دهد.

بر این اساس از آنجا که مخاطب نقدهای ما بدنه جنبش است نه هرم فوقانی آن (که نفعی و علاقه‌ای به شنیدن انتقادات ما ندارند)، چنین نقدهایی نباید صرفاً از مقوله اعلام برائت باشند. بدنه جنبش اما در ۲۵ بهمن و روزهای بعدی نشان داد که به ضرورت بقای جنبش و حتا (کمابیش) به الزامات آن پی برده است و به رغم محدودیت‌های موجود، بیش از این تن به نسخه پیچی‌های انحصار گرایانه نخبان نمی دهد. بنابراین صرف وجود طیفی فرادست در هدایت جنبش و امکاناتی که نقش آنها را پر رنگ میکند و یا برخی هواداران افراطی آنان (که با قابل بودن به "این‌همانی" میان جنبش و این طیف فرادست(1)، خطرات سویه پوپولیستی جنبش را بالا می برند)، نباید باعث گردد از امکانات ارتباط گیری با بدنه جنبش و یا راهکارهای تاثیر گذاری بر گفتمان جنبش غافل شویم. در این صورت پیش از هر چیز باید مراقب بود که انتقاد به شیوه های هدایت جنبش و آسیب ها و خطرات نهفته در مشی سیاسی "هدایتگران" کنونی، به تحقیر هواداران جنبش یا نفی کلیت جنبش یا بی تفاوتی نسبت به آن منجر نشود و یا از زاویه نگاه بیرونی این گونه به نظر نرسد.

بنابراین کسانی که به طیف فرادست در هدایت جنبش باور یا اعتماد ندارند (از جمله نگارنده)، باید پیش از هر چیز به جای برخوردهای انفعالی، به حضور فعالانه تر و خلاقانه تر در جنبش و شیوه های بدیع تری برای تعامل با آن بیاورند. در این راستا به طور مشخص نوع ادبیاتی که برای طرح دیدگاههای انتقادی مان به کار می گیریم بسیار مهم است: برای حذف صداها منتقد در جنبش به قدر کافی تمهیدات بالادستانه وجود دارد؛ پس به جاست که خود با به کارگیری ادبیات کلیشه ای متداول، به چنین تمهیداتی دامن نزنیم و برایشان اعتبار نسازیم. به ویژه لازم است که همواره بین طیف فرادست جنبش و بدنه جنبش تمایز قائل شویم و نگذاریم که نقد اولی یا مخالفت با عملکردهای آن، به پیوند و همراهی ما با جنبش لطمه بزند! به یاد داشته باشیم که این جنبش با تمام کاستی هایش همچنان تنها سرمایه مردم برای تغییر "وضع موجود" است و هنوز پتانسیل ها و قابلیت های زیادی در این جنبش هست که تحقق یا عدم تحقق آنها سرنوشت نهایی آن را تعیین خواهد کرد؛ پتانسیل هایی که فعال شدن آنها تنها از طریق همسازی و فعالیت منسجم "همراهان منتقد جنبش" امکان پذیر است. به همین دلیل همه کسانی که واقعاً به منافع مردم و فرودستان اهمیت می دهند، باید با هشیاری و تعهد مضاعفی با این جنبش برخورد کنند.

در مورد نحوه مواجهه با اصلاح طلبان باید این را هم به خاطر داشت که ما نه می توانیم و نه می بایست اصلاح طلبان را از جنبش حذف کنیم (به عنوان نیروهای چپ بخشی از کار ما اساساً مبارزه با روندها و گفتمانهای حذفی ست). قطعاً آنها در این جنبش سهم دارند و به طبع منافع ویژه خودشان را هم تعقیب می کنند؛ هر چند بدبختانه این منافع را به نام کل مردم و به عنوان مصلحت کل جنبش جا می زنند یا می کوشند به مردم تحمیلش کنند (به دلایلی "قابل فهم"). اما وابستگی منافع آنها به بقای این جنبش باعث شده است که تا اینجا در موافقی هم به دوام جنبش کمک کنند؛ گر چه باز هم به دلایلی مشابه همواره از راهکارهای معطوف به عمق یافتن جنبش یا گسترش دامنه آن به شدت پرهیز داشته اند. به همین خاطر کار ما نشان دادن تناقضاتی درونی گفتمانی است که اصلاح طلبان سعی بر تحمیل آن بر جنبش دارند و نیز آسیب هایی که از ناحیه مشی سیاسی آنان و از رهگذر جایگاه فرادست آنها در جنبش، متوجه رشد و بلوغ جنبش گشته است یا می گردد. از طرفی همپوشانی الزامات عملی دوام جنبش (تا این مقطع) با منافع کنونی اصلاح طلبان باعث شده که بسیاری از مردم به رهبری نمادین موسوی و کروبی، به عنوان تنها امکان یا حتی بهترین امکان موجود تن بدهند [البته من هم به رغم تفاوت در دیدگاهها و راهکارهای معطوف به جنبش، ایستادگی آنها را تا زمانی که با جنبش مردم همراه هستند ستایش می کنم؛ به خصوص وقتی تفاوت منش آنان را با کسانی مثل خاتمی در نظر می آورم]. نهایتاً و در نبود سایر بدیل های بسیج سیاسی، این نقش رهبری نمادین، به تدریج به رهبری واقعی جنبش دگردیسی یافت. بنابراین اینک نادیده گرفتن تفاوت ها در اردوگاه اصلاح طلبان و به کار گیری ادبیات هیستیریک نسبت به رهبران جنبش (با شعارهای زنده باد مرده باد!) در هنگام نقد عملکرد و رویکرد آنان در جنبش، می تواند همچون شمشیر دو لبه عمل کند و در فضای جنگ رو در رو با نظامی سرکوبگر، بخشی از بدنه جنبش را نسبت به حسن نیت منتقدان بدبین و بی اعتماد سازد؛ و این

در نهایت به نفع همان گفتمان تک صدای غالب بر جنبش خواهد بود که منتقدان را "دیگری" و مغرض و "غیرخودی" یا متأثر از بیگانگان قلمداد می کند.

این سخنان البته به معنای چشم پوشی از طرح نقدها و دیدگاههای انتقادی نیست؛ به عکس، درست به دلیل اهمیت و لزوم طرح این نقدهاست که نحوه طرح و بیان آنها اهمیت می یابد (برای بازخورد موثر در جنبش). با این وجود نیروهای چپ ناپستی با بسنده کردن به نقادی گفتمان مسلط، در جایگاهی سلبی نسبت به روند هدایت جنبش قرار گیرند؛ در مقابل آنها می بایست (ترجیحا از راه هم اندیشی جمعی) راهکارهای مشخص و بدیل شان را هم برای پاسخ گویی به ضرورت های مشخص جنبش و برای گذار از دشواری های مرحله ای آن پیدا کرده و در فضای عمومی طرح کنند؛ به ویژه آنجا که به شیوه های خودسازمان یابی جنبش برای تدارک مقاومت توده ای و نافرمانی مدنی (از جمله پیشبرد موثرتر مبارزات خیابانی) مربوط می شود و نیز به مشارکت سازمان یافته فرودستان و کارگران در جنبش. بنابراین حرف بر سر آن است که اگر از وضعیت موجود احساس نگرانی می کنیم، باید در قدم نخست شیوه های موثر و معقولی برای طرح این نگرانی ها با سایر فعالین بدنه جنبش جستجو کنیم؛ و در قدم بعدی باید به روش هایی نظام مند برای تاثیر گذاری بر گفتمان عمومی جنبش اندیشید که هم با امکانات محدود و جایگاه تحریف شده «چپ» (2) سازگار باشد و هم با پرنسیپ هایی که به عنوان نیروهای چپ خواهان پایبندی و گسترش آنها هستیم، همخوان باشد. در این میان دقت در انتخاب نوع ادبیات برای تعامل با بدنه جنبش و نقد گفتمان حاکم اهمیت زیادی دارد، که این البته در یک سطح به معنای حدی از بازنگری در ادبیات مرسوم و موروثی «چپ ایرانی» و در سطح دیگر در سویه های امروزی گفتمان چپ هم هست. نیازی به تاکید نیست که در این روند تعامل و گفتگو با جنبش به جای ادبیات شعار زده، باید وزن اصلی را به بحث و استدلالهایی داد که از جایگاهی برابر طرح می شوند؛ به این معنی که نباید انتظار داشته باشیم، مخاطبان ما لزوماً به پیش فرض های موجود در دیدگاه سیاسی ما یا به حقانیت سیاسی ما باور داشته باشند. اتفاقاً بخش مهمی از کار، نشان دادن آن است که این اصول و پیش فرض ها بر چه مبنایی قابل دفاع هستند و چرا باید آنها را در روند مبارزات مردم برای تغییر وضع موجود وارد کرد؛ در غیر این صورت نباید تعجب کنیم که بسیاری از نقدها و راهکارهای بدیل ارائه شده از سوی نیروهای چپ، به رغم درون مایه های درست یا طرح نکات مهم، عملاً در فضای رسانه ای مسلط، لوٹ و بی قدر می گردند.

همه این حرف های شتابزده برای تاکید بر آن بود که خواه در جایگاه نیروهای چپ و خواه همراهان منتقدان مستقلی که به سرنوشت این جنبش و ارتقای آن (به دلیل ارتباطش با سرنوشت مردم) علاقمند و متعهدیم، راه دشوار و پیچیده ای پیش رو داریم: راه ما (به گمان من) نه راه کسانی است که در هر شرایطی به گفتمان بالادست مهر تأیید می زنند و به دلیل غدار بودن حریف (در اینجا حاکمیت)، برای خود در روند این جنبش نقش "پیاده نظام" قایلند. راه ما در عین حال راه آنهایی هم نیست که بدون احساس تعهدی برای مشارکت در ساختن یا باز سازی جنبش، تنها به نقد منزله طلبانه یا حتا انتقادهای تحقیر آمیز (از موضع بالا) جنبش بسنده می کنند و بدون حس مسولیتی به سرنوشت جنبش، تنها به نشان دادن حقانیت دیدگاه یا جایگاه سیاسی خود اهمیت می دهند؛ غافل از اینکه اگر این کشتی به مقصد نرسد، همه ما سرنشینان آن سرگشته می شویم و با غرق شدن آن نیز، همه ما غرق می شویم بی گمان تنها نقطه قوت ما برای متعهد ماندن به این راه دشوار، عزم و خرد و خلاقیت جمعی ماست.

امیدوارم رفقای دیگری که خود را در این دغدغه ها سهیم میدانند، با طرح و انتشار دیدگاهها و راهکارهایشان به این بحث مهم دامن بزنند و به آن عمق و غنایی در خور ببخشند.

پانوشت:

- (1) در تحلیل نهایی احساس وابستگی بیش از حد بخشی از جوانان به اصلاح طلبان (به عنوان سکان داران بی بدیل جنبش) ناشی از احساس تعلق و دلبستگی جوانان به سرنوشت این جنبش است.
- (2) جایگاه تحریف شده «چپ» نزد افکار عمومی در یک بیان کلی ناظر بر پیش داوری های عمومی انباشته شده ایست که هم از سوابق سیاسی-تاریخی مغشوش چپ بر می خیزد و هم از هجمه های مستمر و سازمان یافته رسانه ای (خواه در سطح داخلی و خواه در مقیاس جهانی).